

جلد سوم خاطرات اردشیر زاهدی

این کتاب در ۴۷۰ صفحه بایک کتاب قطورتر با تمام مدارک و اسناد

منتشر شده است.

درباره بحرین بیشتر بدانید

عالی به سفیر کبیر تغییر یابد که جنبه استعماری و نوعی قیمومیت نداشته باشد و مصری ها در برابر پذیرفته بودند که هیچ کشور دیگری از این امتیاز برخوردار نشود. در برابر عکس العمل لندن، دولت مصر قدری تردید نشان داد اما رضاشاه عصبانی شد و علنا ایراز نارضایتی کرد. او هیچ اهانت و تحقیری را نسبت به ایران قبول نمی کرد. گویا دولت ترکیه که از ابتدا مشوق این ازدواج و سیاست نزدیکی ایران و مصر بود، از نقطه نظر ایرانیان پشتیبانی و در ماجرا پادرمیانی کرد و سرانجام قاهره تسلیم شد.

ولیعهد به اتفاق هیاتی به مصر رفت و نخستین تشریفات عقد ازدواج در آنجا صورت گرفت. سپس همه به اتفاق ملکه نازلی، و خواهر دیگر شاهزاده خانم فوزیه، فائزه عازم ایران شدند.

ایران آن روز، ایران بیست سال پیش از آن نبود، ولی جلال و شکوه اسکندریه و قاهره را هم نداشت. از همان ساعت ورود به بندر شاهپور، برخوردهای کوچکی میان مصری ها و ایرانیان رخ داد. مراسم ازدواج دیگری در بهار سال ۱۹۳۹ در کاخ گلستان انجام شد. در این جریان اعلیحضرت رضاشاه، برای اول بار در زندگی خود به اتفاق ملکه پهلوی مادر ولیعهد، برای شرکت در ضیافتی به سفارت مصر رفت که این خود واقعه ای محسوب می شد.

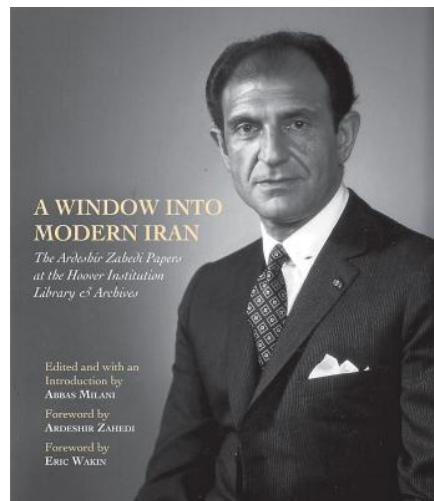
سرانجام ملکه نازلی، عازم کشور خود شد. در دربار تهران نفس راحتی کشیدند و ولیعهد و همسرش توانستند به کاخ سلطنتی بابل، ساختمان متعلق به تاجر روسی ارمنی هاراتون

رساند که در آن صفت و ملیت ایرانی به شاهزاده خانم فوزیه اعطا شد تا به این ترتیب فرزند ذکور احتمالی آنان، ایرانی الاصل تلقی شود.

چه احتیاطات بی فایده ای، نه ازدواج ولیعهد و شاهزاده خانم مصری پایدار ماند، نه فرزند یگانه آنان پسر بود و نه ولیعهد محمد رضاشاه که ایرانی الاصل بود به تخت سلطنت نشست. تدابیری که در آن زمان اتخاذ شد شاید قدری عجولانه بود اما خلاف اصول نبود. تاریخ و سرنوشت را نمی توان تغییر داد. در آن موقع کسی به بازی های سرنوشت و قوف نداشت.

باری، به تمام تشریفات رفت و آمدها و گاهی گرفتاری های این ازدواج کاری ندارم. هم در کتاب های تاریخ ضبط شده و هم در خاطرات مردان سیاسی آن زمان، از جمله مرحوم نصرالله انتظام، و مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت، همه مذاکرات نیز در گزارش های وزارت امور خارجه مندرج است. اما باید بگویم که در این جا یک برخورد دیپلماتیک نیز بین تهران و لندن پیش آمد. پس از خواستگاری و اعلام رسمی آن، رضاشاه دستور داد که نمایندگی های سیاسی دو کشور که در حد وزارت مختار بودند، باید به سفارت کبرا ارتقاء یابند، به محض انتشار این خبر، لندن به شدت اعتراض کرد زیرا که عنوان سفیر کبیر در قاهره، یا به اصطلاح در دربار مصرریال به فرستاده بریتانیای کبیر اختصاص داشت.

در قرارداد ۱۹۳۶، لندن پذیرفته بود که عنوان نماینده اش در مصر از کمیسر



در اینجا نکته ای مطرح می شود که هنوز در کتاب های مربوط به آن دوران و مقالات انتقادی بعضی از جرید فارسی به آن اشاره می کنند و آن اعطای عنوان یا صفت ایرانی الاصل به شاهزاده خانم مصری است.

آیا این عمل نادرست نبود؟

اخذ ملیت ایرانی به وسیله والا حضرت فوزیه، طبق قوانین ایران مستلزم گذشت زمان و صدور تصویب نامه ای از هیات دولت بود. هر خانم خارجی که به عقد ازدواج یک ایرانی در می آمد مشمول این قاعده قانونی می شد. مشکلی که در مورد این ازدواج وجود داشت این بود که پادشاه آینده ایران یعنی فرزند ولیعهد و والا حضرت فوزیه می بایست الزاما ایرانی و ایرانی الاصل باشد و اگر پسری از این دو قبل از اخذ ملیت ایرانی به وسیله شاهزاده خانم فوزیه متولد می شد، ناچار ایرانی الاصل نبود. هم در تهران به این نکته واقف بودند و هم مصری ها به آن اشاره کردند. مدیر الملک جم، نخست وزیر که در راس هیاتی برای خواستگاری به قاهره رفته بود قول داد که راه حلی برای این مشکل پیدا کند. قانون ترتیب به دست آوردن ملیت ایرانی را تعیین کرده ولی هر قانونی را با قانون دیگر، ولو به طور استثنایی می توان تغییر داد. این بود که دکتر احمد متین دفتری، وزیر دادگستری دولت جم ماده واحده ای را به تصویب مجلس شورای ملی



شاهدخت شهناز پهلوی - اردشیر زاهدی - پرنسس مهناز زاهدی

تومانیانس، که رضاشاه قبل از رسیدن به سلطنت به اسم فرزندش محمد رضا خان خریداری کرده بود، بروند و توانستند بالاخره به یکدیگر نزدیک شوند.

زندگی زوج جدید با آرامش و تفاهم می گذشت. رضاشاه، مواظب بود و کسی جرات تخطی از اراده او را نداشت. شاهزاده خانم فوزیه فارسی نمی دانست و ولیعهد عربی، با یکدیگر فرانسه صحبت می کردند. همسر ولیعهد علاوه بر عربی، فرانسه، انگلیسی و ایتالیایی را به حد کمال می دانست و بلافاصله به آموختن زبان فارسی آغاز کرد. رضاشاه هر روز پسر و عروسش را می پذیرفت و با آنان به گفتگو می نشست. او عادت داشت به تنهایی ناهار بخورد، اما تصمیم گرفت که هر روز، تا آنجا که میسر باشد به اتفاق ولیعهد و همسرش صرف غذا کند. سعی می کرد اوضاع ایران را برای عروسش شرح دهد. ولیعهد وظیفه مترجمی را انجام می داد. اما پیشرفت شاهزاده خانم در آموختن فارسی کم کم این نیاز را از بین می برد و بین پادشاه قدرتمند و عروس جوانش روابط حسنه ای برقرار شد.

میان فوزیه و مادر شوهرش روابط خاصی وجود نداشت. هر یک به دنیای خود تعلق داشت و سایه رضاشاه بر سر آنان بود و رعایت احترام یکدیگر را می کردند. با والاحضرت شمس، خواهر ارشد محمد رضا روابط دوستانه بود و تا آخر دوستانه ماند. حتی بعد از جدایی با شاهدخت اشرف، پس از استعفای رضاشاه و ترک ایران، مسائلی پیش آمد که من کاری به آنها ندارم.

در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ نخستین و تنها فرزند این زوج جوان شاهدخت شهناز، متولد شد. همه در دربار چشم به راه پسری بودند. اما رضاشاه بسیار خوشحال شد و رضایت خود را پنهان نمی کرد. قبلاً برای نوه خود ویلای کوچک و زیبایی هم در خیابان پاستور ساخته بود. هر روز به دیدارش می رفت و مراقب

روزهای عمرش هنوز فراموش نکرده بود. حتی همانطور که گفتم بعد از استعفای رضاشاه یک یا دو بار پیام نوروزی خود را شخصاً از رادیو تهران به زبان فارسی ایراد کرد. من در آن زمان شاگرد دبستان بودم و از شنیدن صدای زیبای ایشان لذت می بردم. در سال های دشوار جنگ، به مشکلات مردم می رسید. به امور خیریه توجه داشت. یک ملکه واقعی بود و برای این کار، تربیت شده بود. متأسفانه تحریکات محیط دربار ایران در طول زمان فاصله ای میان محمد رضا شاه و ایشان ایجاد کرد که باعث شد در سال ۱۹۴۵ ایران را ترک کنند و جدایی آنان در نوامبر ۱۹۴۸ قطعی و رسمی شد. همسر آینده ام شهناز، در این موقع هشت سال داشت و سه سال از مادر خود دور بود. چند سالی علیاحضرت ملکه پهلوی، یعنی مادر بزرگش به وی می رسید. سپس برای تحصیل به بلژیک رفت. به هنگام ازدواج با من، شانزده سال داشت که سن قانونی ازدواج دختران در ایران بود.

ادامه دارد

احوالش بود. تقدیر آن شد که شانزده سال بعد، به شرحی که در خاطرات خود آورده ام. با شهناز، ازدواج کنم که این ازدواج هفت سال طول کشید و تنها فرزند من، مهناز حاصل آن است. به این ترتیب و از این تاریخ ارتباط من با مصر و خانواده سلطنتی آن آغاز می شود. مهناز از جانب پدر، زاهدی و پهلوی است و از جانب مادر از اخلاف خانواده سلطنتی مصر که به خودی خود حلقه ارتباطی شد میان من با این کشور که هنوز هم با وجود همه نشیب و فرازهای روزگار، پایدار است.

- علت جدایی محمد رضا شاه از ملکه فوزیه چه بود؟

- دیگر از خاطرات سیاسی خارج می شویم و نیز به دورانی می رسیم که من شخصاً ناظر آن نبوده ام. علیاحضرت فوزیه از روز ازدواج با ولیعهد تا زمانی که ایران را ترک کرد و دیگر بازنگشت، وظایف خود را به عنوان یک شاهزاده خانم و یک ملکه به حد کمال انجام داد. این قولی است که جملگی برآند. سریعاً فارسی را یاد گرفت که تا آخرین